

Islamic Knowledge and Insight

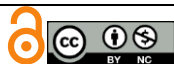
Examining Religious Governance in the Views of Mohammad Taqi Mesbah Yazdi and Mohammad Mojtabah Shabestari

1. Abdolsadeh Ghasemi: PhD Student, Department of Political Science, Political Thoughts, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran
2. Ehsan Shakeri khoei*: Assistant Professor, Department of Political Science and International Relations, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran. (Email: ehsanshakeri@iaut.ac.ir)
3. Alireza Esmailzad: Assistant Professor, Department of Political Science, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran

Abstract

The objective of this article is to analyze and compare religious governance, its legitimacy, and acceptance in the political views of Mohammad Mojtabah Shabestari and Mohammad Taqi Mesbah Yazdi. The central question that this article seeks to answer is: What are the points of divergence and similarity between the thoughts of Mesbah Yazdi and Shabestari regarding religious governance? The research hypothesis suggests that different temporal and spatial conditions, as well as distinct ideological perspectives, have led to differing interpretations of religion and religious governance in the views of Mesbah Yazdi and Shabestari. This study has been conducted using a comparative approach and Skinner's intentionalist hermeneutics method. The data collection method in this research is documentary and library-based. The findings of the study indicate that, from Shabestari's perspective, legitimacy and acceptance are derived from the people's choice and the implementation of the rights of all members of society. He considers democracy to be a system of governance based on the rule of law. In contrast, Mesbah Yazdi views legitimacy and acceptance as originating from the sacred lawgiver and endorses Islamic democracy. Both scholars believe in the concept of *Velayat-e Faqih* (Guardianship of the Jurist).

Keywords: *Shabestari, religious governance, Ayatollah Mesbah, Velayat-e Faqih*



How to cite: Ghasemi, A., Shakeri Khoei, E., & Esmailzad, A. (2024). Examining Religious Governance in the Views of Mohammad Taqi Mesbah Yazdi and Mohammad Mojtabah Shabestari. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(1), 37-54.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 04 January 2025

Revise Date: 14 January 2025

Accept Date: 21 January 2025

Publish Date: 02 March 2025

معرفت و بصیرت اسلامی

بررسی حکومت دینی در آراء محمد تقی مصباح یزدی و محمد مجتهد شبستری

۱. عبدالصادق قاسمی: دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش اندیشه های سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران
۲. احسان شاکری خونی*: استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. (پست الکترونیک: ehsanshakeri@iaut.ac.ir)
۳. علیرضا اسمعیل زاد: استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

چکیده

هدف این مقاله بررسی و تطبیق حکومت دینی، نحوه مشروعیت و مقبولیت در آراء سیاسی محمد مجتهد شبستری و محمد تقی مصباح یزدی می باشد. سوال اصلی که این مقاله در پی پاسخ به آنست بدین گونه است که وجوه افتراق و شباهت اندیشه مصباح یزدی و شبستری در حکومت دینی چیست؟ فرضیه تحقیق بدین صورت است که شرایط زمانی و مکانی و ایدئولوژی متفاوت سبب برداشت متفاوت از دین و حکومت دینی در نگاه مصباح یزدی و شبستری شده است. پژوهش حاضر با رویکردی تطبیقی و با استفاده از روش هرمنوتیک قصد گرای اسکینر انجام شده است. شیوه جمع آوری داده ها نیز در این پژوهش به صورت اسنادی و کتابخانه ای است. یافته های تحقیق نشان می دهد از نظر شبستری مشروعیت و مقبولیت، از طریق انتخاب مردم و اعمال حقوق همه افراد جامعه می باشد، ایشان دموکراسی را شیوه حکومت قانونمند می داند ولی مصباح یزدی مشروعیت و مقبولیت را از طریق شارع مقدس می داند و دموکراسی اسلامی را قبول دارد. هر دو به ولایت فقیه معتقدند.

کلیدواژگان: شبستری، حکومت دینی، آیت الله مصباح، ولایت فقیه

شیوه استناددهی: قاسمی، عبدالصادق، شاکری خونی، احسان، و اسمعیل زاد، علیرضا. (۱۴۰۳). بررسی حکومت دینی در آراء محمد تقی مصباح یزدی و محمد مجتهد شبستری. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۳(۱)، ۳۷-۲۴.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۴ دی ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۴ دی ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۱۱ اسفند ۱۴۰۳

مقدمه

از مشکلات اساسی فلسفه سیاست مسئله ضرورت حکومت است که از زمان خروج زندگی بشر از شکل بدوی و ایجاد جوامع بشری و تغییر و تحول در ساختار زندگی انسان‌ها وجود حکومت ضروری انگاشته شده است و تنها گروه اندکی در قرن نوزدهم نظیر «سن سیمون» و «پروتن» معتقد به جامعه بدون حکومت بوده اند.

تحقیق‌ها و پژوهش‌های جامعه‌شناسانه نشان می‌دهد که بشر همیشه تشکیل حکومت را اقدامی اجتناب‌ناپذیر می‌داند که بر فطرت و عقل آدمی استوار است و این بدلیل خصلت‌های همونی طلبی و مدنی بالطبع بودن اوست. شکل‌های مختلف حکومت و تفاوت‌های اساسی در ساختار و اهداف سیستم‌های مدیریتی و کلان جوامع مبتنی بر نظام‌های معرفتی متفاوت، جهان‌بینی‌های گوناگون و نوع تلقی آن‌ها از انسان است.

در مکاتب و جوامعی که انسان تنها جسم تلقی شده است طبیعتاً آمال و آرزوهای نهایی او فقط از نظر مادی تأمین می‌شود در این نوع جهان بینی همه تلاش‌های انسان بر حول محور شهوت و لذت مادی می‌چرخد، اما اگر انسان را برتر و فراتر از بعد مادی بدانیم و بر اساس خصلت‌های مادی و معنوی او ساختار نظام سیاسی را ترسیم کنیم حکومت در پی تأمین آسایش، کمال و معراج انسان خواهد بود. از این رو نوع حکومتها و اداره آن‌ها با توجه به جهان بینی و نگرش آن‌ها نسبت به انسان به شکل‌های متفاوتی تقسیم می‌شود.

یکی از نکاتی که توجه پژوهشگران تاریخ اندیشه‌های، سیاسی اجتماعی و دینی را به خود جلب می‌کند، اختلاف آراء اندیشمندان سیاسی و اجتماعی، به ویژه اختلاف آرای سیاسی روشنفکران و علمای دینی به عنوان دو قشر تأثیرگذار در یک دوره تاریخی مشخص است. بدیهی است که تاریخ ما به خوبی این اختلافات و تفاوت‌های آراء و اندیشه‌ها را در خود بایگانی و نگهداری کرده است اما علت اصلی این تفاوت آراء سیاسی به خوبی مورد بحث و تحلیل روشمندان قرار نگرفته است اینجا است که ذهن پژوهشگر در صدد بر می‌آید تا بفهمد چرا اختلاف اندیشه‌های متفکران مذهبی به

ویژه روشنفکران دینی با علمای سنتی تا بدانجا است که گاهی یکدیگر را طرد، و حتی تکفیر می‌کنند تقابل اندیشه سیاسی شیخ فضل الله و میرزا محمد حسین نائینی در دوران مشروطه یک نمونه از آن است در آن دوران طرفداران و طراحان مشروطه، مخالفان خود را محارب‌ان امام زمان می‌نامیدند و از طرف دیگر مخالفان مشروطه موافقان و ایدئولوگ‌های مشروطه را ملحد و بی دین اعلام می‌نمودند.

در عصر حاضر نیز در ایران این اختلاف آراء میان صاحب نظران دینی دیده می‌شود که مصداق آن محمد تقی مصباح یزدی و محمد مجتهد شبستری است. این دو اندیشمند سیاسی-مذهبی نگاهشان به دین با یکدیگر متفاوت است. این نگاه متفاوت عامل اصلی اختلاف در آراء سیاسی این دو متفکر شده است شبستری با اتخاذ روش‌های جدید به تفسیر دین می‌پردازد و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که از دین تفسیرهای متفاوت و متعددی میشود و به صراحت بیان میدارد که دین یک امر معنوی است و برای تعیین نوع حکومت و سیاست گذاری نازل نشده است. حکومت دینی در آراء سیاسی محمد مجتهد شبستری و محمد تقی مصباح یزدی هدف اصلی این مقاله است. از همین زاویه، سوالات اصلی که در این تحقیق مطرح شده‌اند عبارت‌اند از حکومت دینی در آراء محمد تقی مصباح یزدی و محمد مجتهد شبستری چه تفاوتی با هم دارند؟

پیشینه تحقیق

موسی زاده (۱۳۹۳) در کتابی با نام «حقوق بشر در اسلام» تلاش نموده با رویکردی تطبیقی به مطالعه مباحثی مانند حقوق اقلیت‌ها، اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر، مبانی و مزایای حقوق بشر در اسلام، حقوق اقلیت‌ها، ارتداد و آزادی، حقوق بشر در مسیحیت غربی و اسلام و... پردازد. در این اثر نویسنده آثاری دسته اول در خصوص حقوق بشر از دیدگاه اسلام شناسان را عیناً گردآوری کرده است. آثار مزبور رویکرد فقیهان و اسلام شناسان نسبت به اعلامیه با رویکرد تطبیقی و مقایسه‌ای می‌باشد. آثار برگزیده رویکردها و دیدگاه‌های متفاوت اندیشمندان و فقهای اسلامی راجع به حقوق بشر

را بیان می‌کند. قسمت آخر کتاب تلخیص هشت کتاب و ده مقاله فارسی (اعم از تألیف و ترجمه)، مربوط به حقوق بشر در اسلام می‌باشد که در فاصله زمانی سال ۱۳۳۸ تا سال‌های اخیر منتشر شده‌اند (Mousazadeh, 2014).

نوری (۱۳۹۴) در پایان نامه خود با عنوان «دغدغه‌های حقوق بشر از دیدگاه علمای شیعه با تأکید بر اندیشه‌های سیدحسین نصر و محمد مجتهد شبستری» باور دارد از آنجایی که پذیرفتن هرامری در بین الملل و جوامع اسلامی منوط به شناخت مبانی نظری تهیه کنندگان آن و از طرفی دریافت نظر اسلام در مورد آن می‌باشد، لذا لازم است، مبانی و مفهوم حقوق بشر از منظر اسلام مورد بررسی قرار گیرد. برای نیل به این مهم این نوشته تلاش می‌کند ابتدا مفهوم حق و سپس مباحثی را که برای دریافت حقوق بشر بسیار حائز اهمیت است، از جمله انسان، دین و حقوق واقعی انسان‌ها بررسی کند. بعد از آن برخی از افکار و اندیشمندان معاصر ایران دریاره ی انسان، دین و ایمان را به عنوان برخی از مبانی حقوق بشر مورد توجه قرار داده است و یافته‌های آن حاکی از این است که به میزانی که سید حسین نصر تحت تأثیر قرائت‌های عرفانی از دین، به سوی وحدت در شناخت و رسیدن به کُنه و حقیقت شریعت گرایش دارد، شبستری با در نظر آوردن تعلقات امروزی بشری به عنوان مفروضاتی غیر قابل اغماض، سعی دارد به «نقد قرائت رسمی از دین» پرداخته و تفسیری از شریعت ارائه دهد که حل کننده ی مشکلات انسان مدرن نیز باشد. این تحقیق سعی دارد از نقطه نظری متفاوت، اندیشه‌های نصر را به عنوان فیلسوف جهانی که دغدغه‌های او شامل جامعه ایرانی نیز می‌شود، با متفکری دیگر که اساساً زاده ی فکری جامعه ی ایران معاصر است را در رابطه با برخی از مبانی حقوق بشر مقایسه کند. سیدحسین نصر به سنت گرایی گرایش دارد در حالیکه شبستری به مدرنیته اعتقاد دارد (Noori, 2015).

روش تحقیق

نگارنده در این تحقیق بر آن است تا با بهره گیری از روش هرمنوتیک قصدگرا و مولف محور و کشف نیت و انگیزه (روش

شناسی اسکینر) این دو شخصیت (محمد تقی مصباح یزدی و محمد مجتهد شبستری) سیاسی - مذهبی به بررسی اندیشه‌های سیاسی آن‌ها بپردازد

به تعبیر اسکینر نخست خود را موظف میدانیم تا دریابیم که متفکران شیعه به عنوان مؤلفان متون سیاسی این دوره هنگام تدوین این متون قصد بیان چه چیزی را داشته اند. به این منظور سعی می‌کنیم زبان و واژگان مورد استفاده آن‌ها را در یک بستر زبان شناختی گسترده تر قرار داده بستر فکری و فرهنگی را که این متفکرین در آن عمل کرده‌اند، مشخص نماییم.

بنابراین به تعبیر اسکینر فاصله زمانی بین اندیشه شناسی به روشنفکری و اندیشه سنتی شیعه در عصر مورد بررسی تحقیق را طی کرده و خود را به جهان فکری ایشان بازگردانده و می‌کوشیم جهان فرهنگی و سنت‌های فکری آن‌ها را بازآفرینی کرده و متون ایشان را در میان مجموعه‌ای از متن‌های نوشته شده و مرسوم درباره همان مطالب یا موارد مشابه و مشترک در تعدادی از عرفها یا هنجارهای رایج و سنت‌های فکری موجود در آن عصر قرار دهیم.

هم چنان که اسکینر بیان داشته دلیل این کار آن است که قصد و نیت مؤلفین این دوره در پس متون آن‌ها نهفته است و لذا زمانی قابل فهم هستند که سؤالات زمانه و زمینه‌های فرهنگی و سنت‌های فکری آن را در نظر بگیریم به تعبیر دیگر، تحلیل متون ایشان تهی از دلالت معنادار اجتماعی و ساختار گسترده زبانی میسر نیست. لذا به نظر می‌رسد در سایه بازآفرینی بسترها و شرایط فکری - فرهنگی حاکم بر این دوران خواهیم توانست هنجارها و عرف حاکم بر جامعه آن روز را شناخته و جایگاه اندیشه شیعه را به مثابه کنش گفتاری مقصودرسان و عمل ارتباطی قصد شده آنان در میان این هنجارها و عرف حاکم دریافت نماییم. همچنین با چنین رویکردی می‌توانیم به سنت‌های فکری رایج در این دوره آگاهی یافته و میزان دخل و تصرف یا دنباله روی شیعه از این سنت‌ها را ارزیابی نماییم.

محمد تقی مصباح یزدی

آیت الله مصباح یزدی یکی از اندیشمندان جریان سیاسی فقه محور است. وی با تأکید بر روش فقه‌ای و سنتی علمای دین، یکی از منتقدین مدرنیته و مدافعان اصلی حفظ جایگاه دین در مسائل سیاسی و اجتماعی است. در زیر ضمن بررسی مولفه‌های موثر زمینه‌ای در شکل‌گیری رویکرد ایشان به حکومت دینی و موضع‌گیری‌های سیاسی-مذهبی او، به نوع فهم ایشان از حکومت نظری می‌افکنیم. در جدول زیر سعی شده است فراز و فرود اندیشه‌ها و دیدگاه‌های مصباح یزدی و تأثیر زمینه و زمانه بر فهم وی از حکومت نشان داده شود.

جدول ۱. بررسی سیر تفکرات و فراز و فرود دیدگاه دینی-کلامی محمد تقی مصباح یزدی

محورها	قبل از انقلاب اسلامی
دوران طلبگی	علاوه بر پایگاه مذهبی خانوادگی و سنتی بودن رویکرد تربیتی وی، آموختن دروس «شرح لمعه» در فقه و «رسائل و قوانین» در اصول فقه نزد اساتیدی چون سید علی مدرسی و میرزا محمد انواری، بنیه‌های تفکرات فقهی-سنتی وی را شکل می‌دهد.
مهاجرت به نجف	فراگیری «مکاسب» در فقه و «کفایه الاصول» در اصول فقه نزد محمد علی سربابی و علامه سید علی فانی، و نیز شرکت در درس تفسیر آیه الله العظمی خوئی دستاورد این مهاجرت است که بیش از پیش افکار فقه محورانه وی را تقویت نمود.
ورود به قم	تلمذ در کلاس درس افرادی چون آیه الله بهجت، آیه الله بروجرودی، علامه طباطبایی، آیه الله اراکی، حاج شیخ مرتضی حائری حکایت از تأثیر تفکرات فقه محورانه این افراد بر مصباح یزدی دارد.
مبارزه با افکار التقاطی	مصباح یزدی که اینک مجهز به تفکرات فقه محور است در مقابل افکار التقاطی و مارکسیستی است سه رویه را در پیش می‌گیرد ۱- مطالعه دروس دانشگاهی. ۲- تشکیل گروه ولایت. ۳- تأسیس بخش آموزشی مؤسسه در راه حق. اتخاذ این سه رویه، با پیش فرض به حق بودن رویکرد فقه محورانه فضا را برای صدور آراء فقهی-سیاسی وی فراهم می‌کند.
انقلاب اسلامی	مصباح یزدی نیز در جریان انقلاب اسلامی همانند بسیاری از روحانیون دیگر، پیرو خط امام بود. با این وجود به تدریج به خصوص بعد از انقلاب، علاوه بر تدریس در حوزه‌های علمیه، خود را موظف به پرداختن به مسائل سیاسی دانست.
محورها	بعد از انقلاب اسلامی
جدال بر سر فهم دینی	اوایل انقلاب اسلامی ایران، با اوج‌گیری جدال بر سر فهم دینی، روش فقه محورانه گفتمان اسلام سیاسی فقه‌ای با حمایت‌های توده‌های مذهبی، روحانیون و امام(ه) تقویت شد و در نتیجه بنیه‌های تفکرات مصباح یزدی و دیگر فقها بیش از پیش منسجم شد.
تحولات سیاسی-اجتماعی	تحولاتی چون تثبیت طرح ولایت فقیه و مجازات‌های اسلامی، فضای لازم برای انسجام یافتن و هژمون شدن فهم فقه محورانه از دین را شکل داد.
اواسط دهه شصت	از اواسط دهه شصت با ورود بیش از پیش ایدئولوژی اسلامی و اسلام سیاسی فقه‌ای به عرصه عملی سیاست، مشکلات فقهی نمود بیشتری یافت و مصباح یزدی این تهدید را احساس می‌کند.
دهه سوم انقلاب	دهه سوم انقلاب، اوج تفکرات نواندیشانه از دین رقم خورد و با فراقه‌های دانستن مقولات سیاسی اجتماعی و حقوقی نقطه اوج انتقادات مصباح یزدی به جریان نواندیش شکل می‌گیرد. در واکنش به چنین فضای سیاسی-اجتماعی، آراء فقهی-سیاسی مصباح یزدی تندتر می‌شود.
دوران اصلاحات	روی کار آمدن دولت محمد خاتمی، فضای باز سیاسی را به همراه داشت که طی آن گفتمان‌های به حاشیه رانده شده دوباره فعال شده و در نقطه مقابل، گفتمان اسلام سیاسی فقه‌ای، ضعیف شد. در این میان مصباح یزدی به شرح تئوری اصلاح طلبی پرداخت و ضمن رد ادعای اصلاح طلبی آنها، نه تنها گفتمان فقه محور را اصلاح طلب حقیقی شمرد، بلکه قرائت فقه محورانه از دین را اصیل ترین قرائت‌ها دانست.
جمع بندی	رویکرد دینی-کلامی مصباح یزدی در گذار از مسیر سینوسی خود، هرچه از فضای ایدئولوژیکی انقلاب اسلامی کاسته می‌شود، در مقابله و رویارویی با مدرنیته، تند و رادیکال‌تر می‌شود. این مسئله، خود متأثر از عوامل محیطی، زمینه و زمانه و فضای سیاسی-اجتماعی خود نیز می‌باشد.

آیت الله مصباح یزدی و فهم از دنیای مدرن (Yazdi, 2015). بر این اساس در مدرنیته خدا اصلاً مطرح نیست، و

در سیاست، اجتماع، اخلاق و سایر موارد، اعتقادی به حاکمیت

آیت الله مصباح یزدی به عنوان یک مجتهد سنت گرا معتقد است

تفکر و فرهنگ غالب در مدرنیته مادی‌گرایی است (Mesbah)

خداوند وجود ندارد. در این نوع نگرش و جهان بینی در جامعه، سیاست، انسان و تمام ارزش‌هایی که مطرح می‌شود از خود انسان نشأت گرفته و آفریننده ارزش‌ها خود انسان است و هر چه مردم بپسندند و به آن را تایید کردند همان معتبر است و ملاک‌های اعتبار فقط رأی دادن، خواست و اراده مردم است (Mesbah Yazdi, 2013). در نتیجه ایشان معتقد به تقابل و رویارویی میان مدرنیته و فرهنگ اسلامی است و آن را نشأت گرفته از تقابل میان انسان محوری و خدامحوری میدانند «میخواهیم بگوییم فرهنگ اسلامی چیست و فرهنگ غربی و الحادی کدام است. می‌خواهیم به مردم بگوییم که اومانیسم، سکولاریسم و لیبرالیسم عناصر اصلی فرهنگ کفر و الحاد است و در برابر آن خدامحوری، اصالت دین و ولی فقیه و محدود بودن قانونی فعالی انسان در دایره اطاعت از خدای یگانه عناصر اصلی تفکر اسلامی است. این دو فرهنگ در برابر هم قرار دارند. فرهنگ اول حذف خدا از تفکر و زندگی انسان را وجهه هم خود ساخته است و فرهنگ دوم سعی در برافراشتن پرچم توحید و حفظ اندیشه یکتاپرستی در زندگی انسان دارد.» (Mesbah Yazdi, 2012).

فهم آیت الله مصباح یزدی از انسان شناسی مدرن

اومانیسم به عنوان یکی از عناصر گفتمانی مدرنیته بر تعلیم و تربیت انسان به عنوان موجودی مختار مورد تاکید می‌کند و مقام و ارزش انسانی را مورد تکریم و تمجید قرار می‌دهد و براین باور است که انسان معیار همه چیز است. این مکتب، نهاد انسان و علائق طبیعت بشر را محور بحث و بررسی خود قرار داده و معتقد است که انسان می‌تواند حیات خویش را مختار و مستقل از نظام کلیسایی قرون وسطایی طراحی کند. در این نگرش انسان در صدر تمام امور عالم هستی قرار دارد. یعنی علاوه بر اینکه نظام تکوین باید در راستای تمام آرزوها و امیال انسان تنظیم شود باید نظام تشریع هم مطابق امیال او بچرخد. در این نوع جهان بینی، انسان باید تنها به خود، عقل و دستاوردهای معرفتی و شناختی خویش اعتماد کرده و نیازی به موجود ماورای خود نمی‌بیند. در این طرز تلقی، انسان عامل عمل،

فاعل مختار، ذهن شناساگر، موجودی خود مختار، آزاد، خردمند، عالم، توانا، خداگونه، تاریخ ساز، ترقی بخش، و... است. گزاره‌های مورد نظر از منظر سنت گرایان مورد تفسیر واقع شده و به انحای مختلف با تردید مواجه شده است. به طوری که مصباح یزدی در نقد رویکرد اومانیستی معتقد است که در درون گفتمان مدرنیته بشر سرسپردگی را قبول نمی‌کند و احساس آقایی کرده، تن به بندگی نمی‌دهد و احساس خدایی دارد پس هر کار که دلش خواست می‌تواند انجام دهد. اگر هم در قرآن دستور و فرمان‌هایی آمده است مربوط به عصر برده داری و زمان بعثت پیامبر است و با مردم همان زمان مناسبت دارد فلذا به درد دنیای امروز نمی‌خورد (Mesbah Yazdi, 2013).

فهم آیت الله مصباح از عقلانیت مدرن

فهم آیت الله مصباح از عقلانیت مدرن متأثر از زمینه‌های فکری ایشان که مهمترین دین می‌باشد قرار دارد. ایشان معتقد اس که «ما اکنون در عصری زندگی می‌کنیم که از یک سو با اساطیر مخالف است و از یک سو با دین و مذهب رابطه‌ای ندارد. در این دوران عقلانیت، به معنای اثبات مطلبی با روش علمی به کار می‌رود و کاملاً با آن معنای گذشته که خدا را با عقل اثبات می‌کردند متفاوت است و می‌گوید چون نمی‌توان خدا را تجربه کرد پس قابل اثبات نیست هرچند وجود داشته باشد». وی با اشاره به اینکه این گروه، عقلانیت را مساوی تجربه گرایی می‌دانند معتقد است که «امروز در مجامع سیاسی وقتی از عقلانیت سخن می‌گویند منظور همین مواردی است که با روش علمی و تجربی قابل اثبات باشد. اما عقلانیت به معنای این نیست که عقلانیت نفی دین کند بلکه مراد عقلانیت قرآنی است. قرآن عقل را در جایی به کار می‌برد که به تجربه حسی در نمی‌آید. عمده مواردی را که عقل مستند به تعقل می‌کند چیزهایی نیست که قابل تجربه حسی باشد همچون ایمان به غیب که در آزمایشگاه قابل مشاهده نیست و تنها با عقل درک می‌شود. عقلانیت قرآن یعنی به وجود عقل و ارزش‌ها و ادراکات عقلی معتقدیم و بر آن اساس، مبانی دینی و ارزشی را اثبات می‌کنیم. عقلانیت همیشه یک بار سلبی

هم دارد یعنی، نفی خرافاتی می‌باشد که عقل سلیم انسان آن را نفی می‌کند. وگرنه ما اصول دین را هم با عقل اثبات می‌کنیم (Mesbah Yazdi, 2001, 2003).

فهم آیت الله مصباح یزدی از سکولاریسم

از منظر مصباح یزدی در درون گفتمان مدرنیته، عنصر سکولاریسم بر این نکته تاکید دارد که باید مذهب بگونه ای مطرح شود که در آن حکومت نباشد و به کار سیاست نپردازد، و فقط وظیفه اش برقراری روابط بین خدا و فرد باشد و بدین ترتیب به مبارزه با دین پرداختند. در درون گفتمان مدرنیته حق قانونگذاری و حاکمیت به غیر خدا واگذار می‌گردد، اما در مقابل با این امر ینش توحیدی می‌گوید مالکیت و حاکمیت حقیقی و اصلی از آن خداست؛ و بدون اذن او هیچ انسانی حق ندارد بر دیگری حکم براند. به عبارت دیگر اندیشه سکولاریزم مبتنی بر اختصاص دین به رابطه فردی انسان با خداست ولی وقتی ضرورت دین به عنوان مجموعه ای مشتمل بر قوانین اجتماعی برای سعادت مادی و معنوی انسان اثبات شود، گرایش سکولاریزم باطل می‌گردد (Mesbah Yazdi, 2013).

از منظر ایشان یکی از دلایل ترویج سکولاریسم در غرب این بود که می‌خواستند تعارضی بین خواسته های خدا و خواسته های مردم پدید نیاید. از این رو پنداشتند جای دین فقط کلیساست، و دین حق دخالت در مسائل اجتماعی و حقوقی را ندارد. اما در بینش اسلامی، بالاترین ارزش این است که انسان، تابع اراده خدا و بنده خالص او باشد و همه چیز را در اختیار او قرار دهد. پس براساس این بینش مسلمان نمی‌تواند معتقد به آزادی مطلق در مسائل مهم زندگی اش باشد (Mesbah Yazdi, 2013).

فهم آیت الله مصباح یزدی از عنصر حاکمیت مردم

از منظر آیت الله مصباح یزدی حق حاکمیت در گرو هیچ فرد یا گروهی نیست و هیچ کس نمی‌تواند ادعای حق حاکمیت کند که مثلاً به دلیل رابطه خونی، حکومت به صورت ارث به من می‌رسد و حاکمیت خود بخود برای هیچ کس تعین ندارد؛ یعنی اینگونه نیست که وقتی کسی متولد می‌شود خود به خود دارای یک حق قانونی

برای حکومت کردن داشته باشد و حق حاکمیت، موروثی نیست که از جانب پدر و مادر به کسی داده شود، بلکه حاکم و حکومت باید مشروعیت خود را از منبع دیگری اخذ کند. بیشتر فیلسوفان، نظریه پردازان و غالب مکاتب فکری از جمله مکتب های طرفدار دموکراسی بر این باورند که حق حاکمیت، حکومت و مشروعیت ارث هیچ فردی نیست و ذاتاً برای هیچکس متعین نشده بلکه باید از منبعی که این حق ذاتاً از آن اوست به دیگری داده شود (Mesbah Yazdi, 2013).

حکومت ولی فقیه

به اعتقاد مصباح در اسلام اختیار حکومت کردن بر بندگان فقط از آن خداوند است و اوست که می‌تواند این اختیار را تفویض نماید و خداوند اجازه حکومت بر مردم را به پیامبر و سپس به امام معصوم تفویض می‌نماید و در زمان غیبت امام معصوم این اجازه به ولی فقیه داده میشود تا حاکم جامعه مسلمین باشد (Mesbah Yazdi, 2001, 2003, 2005).

به اعتقاد مصباح حکومت اسلامی آن قدر مهم است که کسی که می‌خواهد به عنوان شخص مأذون و مجاز از طرف امام زمان باشد باید درجه بالایی از اعتبار را داشته باشد تا حدی که مخالفت با او به مثابه شرک باشد و گرنه امور مردم به درستی سامان نمی‌یابد (Mesbah Yazdi, 2012, 2013). وی معتقد است ولایتی که به فقیه نسبت داده ایم را خداوند برای او معین نموده و امام زمان بیان فرموده اند و این گونه نیست که مردم این ولایت را به فقیه داده باشند از سخنان مصباح این چنین برداشت میشود که وی برای مردم در انتخاب حاکم اعتباری قائل نیست و رای مردم را در این امر بی ارزش میداند و از طرفی چنان درجه‌ای از اعتبار و تقدس برای ولی فقیه قائل است که مردم تحت هیچ شرایطی حق مخالفت با او را ندارند و اگر چنین شد به عنوان مشرک و کافر از صحنه خارج خواهند شد.

از دید وی ما دلیلی نداریم که حق حکومت در زمان غیبت امام معصوم علاوه بر فقیه جامع الشرایط به آحاد مردم و افرادی که در یک جامعه مسلمان زندگی میکنند نیز داده شده باشد و البته نصب

عام در مورد ولی فقیه مصداق دارد بدین معنا که شخص مشخصی تعیین نشده است بلکه صفت‌هایی مطرح شده که اگر این صفت‌ها در هر شخصی جمع شود او را شایسته این کار میکند اما به خاطر این که در یک حکومت نمیشود چندین حاکم مستقل وجود داشته باشد از بین این فقها باید یک نفر انتخاب گردد. در حکومت ولی فقیه حکومت برای تصرف در بندگان به اجازه خداوند نیاز دارد و براساس نظریه ولایت فقیه خداوند به حکومت مشروعیت میبخشد و پذیرفتن و رأی مردم شرط متحقق شدن حکومت میباشد (Mesbah Yazdi, 2005).

به عقیده مصباح آن چه نظریه ولایت فقیه بیان مینماید و باعث تمایز آن از دیگر شکل‌های حکومت‌های دموکراتیک که امروزه در جهان قابل قبول هستند میشود این است که در این اندیشه این رأی و نظر مردم نیست که حکومت را مشروعیت و قانونیت می‌بخشد، بلکه اگر رأی مردم را قالب در نظر بگیریم، اذن الهی به این قالب روح می‌دهد و این موضوع به اعتقادات مردم و نوع نگاه مسلمانان به عالم هستی برمی گردد (Mesbah Yazdi, 2016). بنابراین مصباح معتقد است که حکومت ولایت فقیه متمایز از انواع حکومت‌های دموکراتیک موجود در جهان میباشد به این دلیل که خداوند آن را مشروع کرده و نه رأی مردم اما شرط تحقق حکومت پذیرش آن توسط مردم میباشد.

به اعتقاد وی حکومتی که مشروعیت دارد یعنی حق حکومت بر مردم را داراست حکومت مشروع یعنی مفهومی اعتباری که در روابط

اجتماعی مطرح است و نه این که تمامی دستورهای چنین حکومتی حتماً حق و مطابق واقعیت میباشد. مصباح معتقد است که حکومت از طرف خداوند به پیامبر و سپس امامان معصوم و در زمان غیبت امام معصوم به فقیه جامع الشرایط تفویض می‌شود. مشروعیت داشتن فقها به خاطر این است که نصب عام از طرف امام معصوم که خود منصوب خاص خداوند هستند، دارند. همان طور که حکومت پیامبر و امام مشروع است حکومت ولی فقیه نیز مشروع است و مشروعیت حکومت مشروط به خواسته مردم نیست و امری الهی و با نصب خداوند است.

از نظر وی تفاوتی که در نصب ائمه معصومین با نصب فقها وجود دارد معین بودن امام معصوم است ولی در مورد فقها، در هر زمان برخی مأذون به حکومت هستند و نصب آن‌ها نصب عام است (Mesbah Yazdi, 2003). در حقیقت او برای ولی فقیه اختیاراتی در حد امام معصوم قائل است و از نظر وی هر دو از طرف خداوند مآذون هستند و تفاوتشان فقط در شیوه انتخاب است.

مجتهد شبستری

در این بخش به بررسی نظرات و دیده گاه‌های سیاسی مجتهد شبستری می‌پردازیم و نوع نگاه ایشان به مسئله حکومت دینی را بررسی می‌کنیم. در جدول زیر سعی شده است فراز و فرود اندیشه‌ها و دیدگاه‌های مجتهد شبستری و تأثیر زمینه و زمانه بر فهم دینی وی نشان داده شود.

جدول ۲. بررسی سیر تفکرات و فراز و فرود دیدگاه دینی- کلامی محمد مجتهد شبستری

محورها	قبل از انقلاب اسلامی
دوران طلبگی	در این دوران شبستری همسو با بن‌مایه‌های مذهبی و خانوادگی خود به حوزه فرستاده میشود. در دوران طلبگی دو مسئله فکر شبستری را به خود مشغول میکند که در نتیجه آن به مکتوبات و علوم دانشگاهی روی می‌آورد آن دو مسئله عبارتند از ۱ ماهیت محافل دانشگاهی و ارتباط میان دانش‌های آن با علوم حوزوی ۲ - نقش دروس حوزوی در تغییر اوضاع سیاسی این دو مقوله در شکل‌گیری تفکرات نوین وی بعد از انقلاب اسلامی بسیار مؤثر بوده است.
دوران جوانی و تأثیر استادها	علاوه بر تلمذ نزد علامه طباطبایی و امام خمینی (ره) و تأثیر پذیری از آن‌ها و متعاقباً روی آوری به کلام و عرفان اسلامی مجتهد شبستری همگام با امام رویکردی تهاجمی نسبت به نظام حاکم و قوانین غربی اتخاذ علاوه بر این در این دوران شبستری خود را همسو با افرادی چون مطهری و امام خمینی می‌یابد

پای گیری و اصرار در مطالعات دانشگاهی همزمان با دروس حوزوی مجتهد شبستری را آماده نمود تا به گونه‌ای کاربردی نسبت به علوم حوزوی بیندیشد.	اواخر دوران طلبگی
مهاجرت به آلمان و رویارویی با فرهنگها و اندیشمندان مختلف فرصت مناسبی بود تا وی در این فضا بتواند نوع نگاه دینی خود را انسجام بخشد و از غیریت سازه‌های ایدئولوژیکی بپرهیزد. با این وجود، هنوز هم افکار وی سمت و سوی نو اندیشانه نداشت، هرچند با روش شناسیهای جدید آشنا شده بود	مهاجرت به آلمان
وی نیز در جریان انقلاب اسلامی همانند بسیاری از روحانیون، دیگر پیرو خط امام بود. با این وجود به تدریج علاقه خود را در تدریس دید. از این رو به تدریس دروس کلام جدید در دانشگاه تهران پرداخت.	انقلاب اسلامی
بعد از انقلاب اسلامی	محورها
بعد از انقلاب اسلامی شبستری در فضای فکری جدال بر انگیز حاکم بر جامعه در مورد فهم دینی، به تقویت دیدگاه‌های خود پرداخت. او در اوایل انقلاب اسلامی در ایران به این موضوع اشاره می‌کند که تفکر فقه سنتی مسئولین رده بالای کشور مانع حرکت به سوی یک زندگی متناسب با دنیای امروز می‌شود.	دو سال بعد از انقلاب
پس از سال ۱۳۶۰ با فروکش کردن غیربتهای بیرونی و به حاشیه رفتن گفت‌وگوهای مخالف، غیریت سازی‌ها به تدریج به درون گفت‌وگوهای گرایان فقه‌های منتقل شد در این فضا شبستری با تدوین سلسله مقالاتی در ارتباط با عقل و دین دیدگاه‌های خود را ایراد نمود. از این زمان به بعد، شبستری رویکرد تند تری برای بیان ایده‌های خود می‌گیرد و به کلی خود را از فضای فکری قبل از این دوران جدا میکند. او از اواسط سال ۱۳۶۶ به تحول فقه و معارف دینی و تأثیر پذیری آن‌ها از علوم بشری اشاره می‌کند و بر این باور است مبانی اجتهاد، از اندیشه‌های کلامی، منطقی، لغوی و سیاسی مسلمانان بی تأثیر نیست.	دهه شصت و شروع دیده گاهای دینی-کلامی متفاوت از رویه سنتی
با روی کار آمدن دولت خاتمی فضای باز سیاسی به وجود آمد که طی آن خرده گفت‌وگوهای به حاشیه رانده شده فرصت ظهور یافتند در این فضا نوآندیشان دینی به خصوص مجتهد شبستری توانستند کتابهای خود را که مبین آراء دینی - کلامی آن‌ها بود بنگارند. در پی به وجود آمدن چنین فضایی، دیدگاه‌های کلامی و دینی شبستری رنگ و بوی غیر متعارف تری به خود گرفت از این رو به رابطه دین و سیاست می‌پردازد و مباحث خود را در این خصوص با تفکیک دو حوزه ارتباط انسان‌ها با خدا و ارتباط انسان‌ها با یکدیگر مطرح می‌کند.	دهه هفتاد و روی کار آمدن خاتمی
همان طور که از پژوهش حاضر برداشت میشود رویکرد دینی کلامی شبستری فراز و فرودهای خاصی را به خود دیده است. در گذار این مسیر سینوسی هرچه از فضای ایدئولوژیکی انقلاب اسلامی فاصله می‌گیریم، شاهد تند و رادیکال تر شدن دیدگاه‌های این اندیشمند دینی هستیم که این مسئله خود متأثر از عوامل محیطی، زمینه و زمانه و فضای سیاسی اجتماعی او نیز میباشد.	جنگ بندی

انسان شناسی از دیدگاه مجتهد شبستری

فلسفه قاره قرن بیستم آلمان آن هم به‌طور تعین یافته، افکار هایدگر و گادامر که به تصریح مجتهد شبستری پایگاه فکری وی است، باور دارد که انسان‌ها زمان‌مند و تاریخ‌مند هستند (Fadaei Mehrabani, 2009)؛ بنابراین موقعیت زمانی و تاریخی آن‌ها از ذاتیات وجودیشان است؛ از این رو این مکتب فکری باور دارد بین انسان‌ها هرچند اشتراک‌هایی وجود دارد؛ اما این اشتراکات در گوهر ذاتشان نیست* و همین امر نیز سبب شده تا وی امکان درک مراد نویسنده با وجود فاصله زمانی را منکر باشند؛ اما مجتهد شبستری با اینکه می‌گوید پایگاه فکری من آن اندیشه است (شبستری، درس- گفتارهای «هرمنوتیک جدید»، جلسه اول)؛ اما به‌طور کامل همسو با هرمنوتیک روش شناختی و روشی قایل به وجود حقیقت مشترک

در ذات انسان هاست و باور دارد همین امر علت آن است که امکان فهم مشترک بین انسان‌ها با وجود فاصله زمانی وجود دارد (Fadaei Mehrabani, 2009).

این بیان‌ها در حالی است که التزام به آن‌ها دیگر نمی‌تواند اصول موضوعه‌ای چون تاریخ‌مندی فهم را نیز در کنار خود داشته باشد؛ زیرا گادامر با استناد به اینکه انسان تاریخ‌مند است و مقهور شرایط زمانی و مکانی خویش و تخته بند زمانه خودش می‌باشد، نتیجه گرفت که دست‌یابی به قصد نویسنده‌ای که با ما فاصله تاریخی دارد، ممکن نیست. با این حال مجتهد شبستری بی‌توجه به این ملزومات از سویی می‌گوید مکتب فکری هرمنوتیکی ام مکتب هرمنوتیک فلسفی است و از سوی دیگر می‌گوید غرض تفسیر رسیدن به قصد نویسنده- هرچند ترجمه اش در افق مفسر- است و علت آن نیز وجود

به نسل جوان یک جامعه القا نمود، یا فقط یک دانش است که در کنار دانش‌های دیگر برای آن نیز باید کتاب نوشت و استاد تربیت کرد سخت اشتباه می‌کنند» (Mehrpour, 1999, 2001).

دموکراسی از دیدگاه مجتهد شبستری

شبستری معتقد است که دموکراسی فقهی نمیشود از نظر شبستری برخی دموکراسی را به فقهی و غیر فقهی (سکولار) تقسیم می‌کنند. در نظر این افراد دموکراسی فقهی آن است که یک فقیه به وجود آمدن یک نظام حکومتی را بر مبنای آرای مردم مشروع تلقی کند و مانند این‌ها آنان از برخی فقیهان نام می‌برند و می‌گویند آراء آنان چنین بوده است و آن فقیهان دموکراسی را پذیرفته اند شبستری میگوید در پاسخ به این افراد باید گفت: آن فقیهان در آثار خود صریحاً گفته اند هدف از برپا کردن حکومت اجرای احکام اسلام است و اصرار نموده اند که احکام جزایی، قضایی، مدنی اقتصادی و سایر احکام اجتماعی موجود در فقه اسلامی باید به وسیله حکومت در جامعه اجرا شود و هرگونه قانون گذاری نباید از شریعت تخلف کند آنان همه این الزامها را وارد قانون اساسی ما کرده اند و حتی مشروعیت دینی همین قانون اساسی را نیز به اجازه و تنفیذ ولی فقیه منوط دانسته اند. این چگونه دموکراسی است که به وجود آمدن نظام سیاسی را به آراء مردم مربوط میکند ولی زندگی سیاسی مردم را سیاست ورزی سیاست مداران را قانون گذاری را اقتصاد را فرهنگ و هنر را و خیلی از حوزه‌های دیگر را ملزم به عدم تخلف از احکام فقهی می‌کند بنابراین تعریف این نظریه سیاسی فقیهان دموکراسی نیست. هر اسم دیگری میخواهید روی آن بگذارید اما آن را دموکراتیک ننماید. در آغاز مشروطه شیخ فضل الله نوری گفته بود مشروطه مشروعه نمیشود او درست میگفت مشروطه مبنای دیگری دارد که با مبنای فقه سازگار نیست. امروزه هم باید بگوییم اگر دموکراسی میخواهید دموکراسی فقهی نمی‌شود، دموکراسی فقط رأی دادن نیست! (شبستری ۱۳۹۵: ۶۵). جوهر و ذات دموکراسی بیشتر از مشارکت در رقابت کردن دیده میشود، حتی مشارکت مهم مردم در انتخابات تضمین دموکراسی نیست چه بسا

مشارکت بین انسان‌های همه عصرهاست. این آموزه‌ها برگرفته از هرمنوتیک روش شناختی است که در تناقض آشکار با مبانی و شاکله هرمنوتیک فلسفی می‌باشد. وقتی گادامر تصریح کرد که به علت تاریخ‌مندی انسان، اساساً امکان پل زدن بین عصر کنونی و عصرهای گذشته وجود ندارد؛ زیرا عنصر زمان و مکان، عنصر ذاتی هر فرد است و همین ویژگی می‌باشد که وی را از دیگران جدا می‌کند، چطور پیرو مکتب فکری وی می‌تواند قایل به وجود وجه مشترک بین انسان‌ها شود؛ به‌ویژه اینکه تمام این بیان‌های گادامر درباره پدیدارشناسی می‌باشد و هر پدیدار نسبت به هر دازاین به‌طور کامل منحصر به فرد است.

آزادی

به باور وی در گذشته یک معنای مرکزی برای متون دینی قائل میشدند و همه چیز را در ارتباط با آن معنای مرکزی تفسیر و تشریح میکردند امروزه و در فضای سیاسی اجتماعی کنونی، معنای مرکزی باید تغییر کند. این مسئله باعث میشود تا کل مفاهیم سیاسی از جمله، آزادی، متناسب با فرهنگ سیاسی و ساختار قدرت در آن روز فهمیده شود علاوه بر این در عصر متکلمان و فقیهان گذشته، موضوعات و مفاهیم جدیدی چون آزادی مطرح نبوده بلکه مفاهیم و موضوعات دیگری چون اطاعت نصیحت ائمه معصومین حدود سیاست شرعی و وظایف آن و... استفاده می‌شده است. این مفاهیم، در چهارچوب حکومت‌های فردی موجود در زمان گذشته مطرح بوده است. شبستری متأثر از این نوع نگاه به علم فقه و دین معتقد است ایمان و آزادی لازم و ملزوم یکدیگرند. به باور وی ایمان در شرایط باز و توأم با آزادی و اختیار حاصل میشود. از این رو، ایمان تقلیدی یک ترکیب متناقض و باطل است امکان دارد عقیده‌ای ناشی از تقلید باشد اما این عقیده، ایمان نیست زیرا ایمان آن قدر سهل الوصول و ارزان نیست که دست هر کسی بیفتد. «اگر عده‌ای در جامعه تصور میکنند ایمان نیز یک کالا است که میتوان به ضرب تبلیغات، مثلاً رادیو و تلوزیون آن را به خورد مردم داد یا یک قانون است که میتوان با قوه قهریه آن را اجرا کرد یا یک ایدئولوژی است که میتوان آن را

نظام‌های غیر دموکراتیکی که در قرن ۲۰ موفق به احضار اکثریت مردم پای صندوق‌های رأی شده اند (کره شمالی) (بشیره، ۱۳۹۲: ۸۹). مشارکت یکی از ستونهای اساسی دموکراسی است و نوستالژی دموکراسی آتنی ازین رو همچنان در اذهان باقی مانده است. آذری قمی در پاسخ به کسانی که انتخابات را در واقع انتصابات میدانستند تز یک کیلو گلابی را مطرح کرد و گفت: اگر شما به میوه احتیاج دارید و در مغازه هم تنها یک کیلو گلابی وجود دارد اگر شما آن را خریدید صدق بر «انتخاب» است! (Hashemi, 2009). اگر اکثریتی رأی بدهند که باید تبعیض اعتقادی و قومی وجود داشته باشد، این دموکراسی نیست بلکه فاشیسم است (Aghaei Khuzani, 2004; Alavi & Sadeghi Manesh, 2016; Fadaei Mehrabani, 2009).

شبستری در ادامه بیان می‌کند؛ بیهوده میکوشند از کتاب و سنت حقوق بشر و دموکراسی دست و پاشکسته‌ای بیرون بیاورند که شیر بیال و دم است و حاصلی جز ماندن بیشتر در استبداد دینی و غیردینی ندارد و تجربه این را ثابت کرده است. این بدین معنا نیست که علم فقه را باید یکسره کنار گذاشت قواعد و اصول ارزشمندی که فقیهان گذشته ما در ابواب گوناگون معاملات مطرح کرده اند امروزه به عنوان میراث ماندگاری است که باید قدر آن را بدانیم ولی این استنباط‌ها و پرداخته‌های انسان‌های فقیه است و نباید مانع جذب حقوق بشر و دموکراسی شود. شبستری در پاسخ به این پرسش که: آزادی در شکل اجتماعی و سیاسی و پس از بسط و گسترش در مغرب زمین شکل و محتوایی خاص به خود گرفته، دموکراسی، مظهر و نماد روابط مردم سالارانه و مبتنی بر آزادی و انتخاب معرفی شده است، آیا این تجربه قابل تعمیم به جوامع دیگر است؟ آیا مؤمنانه زیستن با حکومت دموکراتیک سازگار است؟ می‌گویید جامعه ما به گونه‌ای است که جز با حکومت دموکراتیک نمیتوان آن را اداره کرد و این ضرورت خود جامعه ماست و ضرورتی ندارد که مطرح شود در غرب چه کرده اند دموکراسی برای جامعه ما یک ضرورت شده در جامعه ما اندیشه‌ها و روش عمل به کثرت گراییده است و

انسان‌های مؤمن باید با این واقعیت نسبتی برقرار کنند و با آن کنار بیایند و مؤمنانه زیستن را در بستر این واقعیت دنبال کنند (Mesbah Yazdi, 2001).

حقوق بشر

از جمله مقولات سیاسی مورد بحث شبستری مقوله حقوق بشر است وی در مورد حقوق بشر جهت گیری عرفی و دنیوی اتخاذ کرده است و صراحتاً حقوق بشر را با همان مضمون رایج در گفتار مدرنیته که در اعلامیه جهانی حقوق بشر منعکس شده است میپذیرد (Omidzanjani & Tavakoli, 2007).

در مجموع آنچه از آراء سیاسی مجتهد شبستری درباره مقوله حقوق بشر استنتاج میشود این است که به اعتقاد او حقوقی که در اعلامیه حقوق بشر نگاشته شده است در درجه اول مستند به مسئله فردیت سیاسی و اجتماعی انسان است؛ این در حالی است که در جامعه‌ای که سه مؤلفه دین سالاری مردسالاری و حاکم سالاری توأمان وجود دارد به طور کلی مفاهیم مربوط به فردیت وجود ندارد. از این رو نمیتوان حقوقی را برای افراد مطرح نمود که نظیر آن در اعلامیه حقوق بشر وجود داشته باشد. از طرف دیگر، برجسته کردن هدفهای اخلاقی در آن جامعه آن مقدار که در نصوص اسلامی میبینیم در حدی نیست که ویران کننده ساختار موجود و تغییر دهنده آن‌ها از اساس باشد. آنچه در منابع دینی متون مقدس یا در نظریه‌های حقوقی حقوقدانان مسلمان ما وجود دارد، برجسته کردن سلسله‌ای از اهداف اخلاقی در داخل ساختارهای نظام به منظور انسانی کردن آن‌ها است. دین تفسیرهای متفاوت برمیدارد و مسائلی که به تغییرات اجتماعی، معرفتی و یا ارزشی درجه دوم مربوط می‌شود در طول تاریخ همیشه در حال تغییر و تحول هستند. از این رو، شکل گیری حقوق بشر به معنای رایج آن در دنیای کنونی و پذیرش اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد، بستگی دارد به اینکه مفسر قرآن چه کسی باشد و با چه افکار و مبانی و با چه انگیزه‌ها و علایقی سراغ تفسیر دین برود.

حکومت از دیدگاه مجتهد شبستری

نیستند؛ یعنی در آن جوامع حکومت و تبعیت از حاکم رنگ دینی دارند و مسئله دینی شمرده می‌شوند (Nasr, 2006).

مقایسه اندیشه شبستری، مصباح یزدی

مصباح معتقد است که انسان‌ها در زندگی خود حقوق و تکالیفی دارند که باید ضمن استفاده از حقوق به تکالیف خود عمل نمایند و بالاترین حقی که وجود دارد حق خداوند است بر بندگانش که انسان‌ها باید به اوامر الهی گردن نهند و دستورات خداوند را اجرا نمایند، که این حق خداوند بر بندگان تکالیف بندگان است که در قالب دین به انسان‌ها عرضه شده است و باید از آن اطاعت نمایند پذیرش دین توسط انسان‌ها باعث محدود شدن آزادی‌های آنان می‌شود. مسلمانان باید بدانند که نمیتوانند با آزادی مطلق زندگی کنند و دین محدودیتهایی را بر آنان تحمیل می‌نماید که باید آن را بپذیرند.

مصباح معتقد است که طبق دین اسلام هرچند صلاح و فساد کارها مشخص باشد، و تربیت سالم صورت گرفته باشد باز هم جامعه از حکومت بی نیاز نمیشود و باید حکومتی صالح بر روی کارآید و اوضاع مسلمانان را سامان بخشد به عبارتی وجود حکومت در جامعه اسلامی ضروری است تا مصالح مسلمانان تامین گردد. دولت دینی نهادی است اجتماعی که بر مبنای ارزش‌های دینی برپا شده و مسئول اجرای ارزش‌های دینی در جامعه و متحقق کردن هدفهای جامعه در محدوده ارزش‌های دینی است. در مورد حاکم جامعه اسلامی، شخصی که حکومت را در دست میگیرد علاوه بر توانایی‌های فیزیکی و مادی باید تقوا و شایستگی اخلاقی داشته باشد. و این شخص باید از لحاظ خصوصیات اخلاقی و دینی بسیار برجسته بوده و نزدیک به معصومین رفتار نماید.

در مورد ضرورت برپایی حکومت دینی باید بیان کرد که یکی از دلایل وجوب آن پاسخگویی به نیازهای مسلمانان است در حقیقت انسان‌ها دارای نیازهای مادی و معنوی توأمان هستند که پاسخگویی به نیازهای معنوی آنان در سایه حکومت دینی و قوانین و مقرراتی که با این هدف وضع میگردد، امکان پذیر می‌شود. هدف نهایی

شبستری معتقد است امروزه سوال اصلی در باره حکومت این است که «چگونه باید حکومت کرد؛ نه اینکه چه کسی باید حکومت کند» منظور وی از طرح این پرسش این است که چگونه حکومت کم‌خطراتر امکان پذیر است. در اینجا است که «مسئله حکومت چیست؟» به یک مسئله علمی بدل می‌شود. در ارتباط با این مسئله دو گونه پیش فهم وجود دارد، پیش فهم اولی این است که تمدن و جامعه سازی و نهادهای تضمین کننده عدالت به زندگی دنیوی مربوط می‌شود و کار انسان است، نه کار خدا. بنابراین کار خدا این نیست که به انسان بگوید چگونه تشکیل مدنیت دهد یا چگونه سازمانهای اجتماعی را تأسیس کند و نمی‌توان خدا را در این مسائل جانشین انسان قرار داد پیش فهم دیگر این است که برای حل مشکلات این دنیا همیشه باید راهنمایان و رسولانی از عالم غیب بیایند؛ و خداوند باید به واسطه رسولان یک سنت دینی تأسیس کند. اطلاعات کنونی ما از تاریخ زندگی بشر نشان میدهد جوامع بشری ذاتاً متحول و متغیر است و برای تکامل آن ابلاغ از طرف پیامبران نمی‌توان انتظار داشت (Omidzanjani & Tavakoli, 2007).

به باور مجتهد شبستری، هیچگونه حق حکومت انحصاری برای پیامبران وجود نداشته است. پیامبران در طول تاریخ نقش یک پیام آور را داشته اند نه حکومت کننده و حاکم، و نظریه حکومت اختصاصی از طرف خداوند به پیامبران دلیل قابل دفاعی ندارد. اینکه بعضی از پیامبران حکومت کرده اند یک واقعیت تاریخی است، ولی نمی‌تواند دلیل نظریه کلامی و اعتقادی قرار بگیرد؛ به عنوان مثال در قرآن در مورد بنی اسرائیل مکرراً آمده است که خداوند به داوود و آل داوود ملک عطا فرموده؛ مانند این است که خداوند به شما روزی می‌رساند یا خداوند نعمت هایش را بر شما ارزانی می‌دارد. در واقع «ملک» (فرمانروایی و حکومت) نوعی نعمت تلقی شده که به بعضی انبیا داده شده است. در آن آیات اشاره نشده است که خداوند از طرف خودش حکومت را به عنوان حق به نبی تفویض کرده و به دیگران فریضه نموده که از او اطاعت کنند. در جوامع دینی مثل جامعه بنی اسرائیل و صدر اسلام، دین و حاکمیت دینی از هم منفک

سیاست در اسلام دستیابی به فضیلت و کمال انسان‌ها و کرامت و تقواست که از نظر اسلام کرامت در سایه حاکمیت الهی متحقق میشود. از طرفی در اسلام قوانینی وجود دارد که فقط از طریق حکومت قابل اجراست مانند حدود، احکام مالی نظامی قضایی، برپایی عدالت و... بنابراین از سخنان مصباح نتیجه می‌گیریم که به عقیده وی برای اجرای حدود الهی در جامعه و رشد و سعادت معنوی مسلمانان برپایی حکومت دینی در جامع الزامی است در حقیقت مصباح به دلیل نگاه فقیهانه‌ای که دارد معتقد است که با برپایی حکومت دینی و حفظ ظواهر اسلام در جامعه جامعه و مردم آن دین دار میشوند و به سعادت می‌رسند.

وی معتقد است حکومت اسلامی در سه معنا مطرح میشود -۱- حکومتی است که در آن تمامی ارکان حکومت بر مبنای دین شکل گرفته اند. ۲- حکومتی است که احکام دین در آن رعایت می‌شود، ولی حاکم ضروری نیست که از طرف خداوند منصوب شده باشد - حکومت افراد دیندار و متدین است که در این حکومت حتی رعایت قوانین اسلامی ضرورت ندارد.

نوع اول حکومت دینی در نظام عقیدتی اسلام صحیح است و نوع دوم به عنوان بدل اضطراری حکومت دینی قابل قبول است ولی نوع سوم را قابل قبول نمیدانند. در توضیح این مطلب باید گفت که نوع نگاه مصباح به وجوب برقراری حکومت دینی و دخالت سیاست در دین، باعث می‌شود که وی حکومتی که ارکان آن بر مبنای دین شکل گرفته است را دینی بداند ولی حکومتی که در آن مردم دین دار هستند را دینی نداند.

از نظر وی در حکومت اسلامی مراتب مختلفی وجود دارد که در نوع ایده آل آن پیامبر و یا امام معصوم حاکم جامعه هستند و در مرتبه بعدی فقیه جامع الشرایط در رأس حکومت است در مرتبه پایین تر که فقیه جامع الشرایط در دسترس نیست و یا فقیه قدرت مدیریت جامعه را ندارد حکومت به عدول مؤمنان سپرده می‌شود. اسلام چارچوب کلانی را مشخص کرده است که دامنه وسیعی دارد و همه اشکال عقلایی حکومت در آن گنجانده شده است و تعبیر ما از آن

چارچوب کلی حکومت اسلامی است که ممکن است زمانی به یک شکل و زمانی به شکل دیگرگونه‌ای پدید آید و همه اشکال آن ماهیت حکومت اسلامی را حفظ نماید. پس از دیدگاه مصباح حکومت اسلامی عقلاً و نقلاً ضرورت دارد و در مسأله امکان پذیری حکومت دینی مصباح و شبستری دو عقیده متفاوت دارند. در حالی که شبستری آن را در عمل امکان پذیر نمیداند و معتقد است با اسلامی کردن ظواهر حکومت حکومت فقهی ایجاد میشود و نه حکومت دینی مصباح معتقد است چنانچه نهادهای حکومتی و نهادهای جامعه اسلامی باشند و حاکم از طرف خداوند نصب شده باشد میتوان جامعه را اسلامی دانست و در اندیشه او از حکومت، اسلامی جامعه اسلامی منتج میشود در صورتی که به عقیده شبستری از جامعه اسلامی حکومت اسلامی نتیجه میشود و مردم جامعه وقتی مسلمان باشند و در رأی دادن و اظهار نظرهای خود افراد مسلمان را به عنوان نمایندگان خود و مسئولان جامعه انتخاب نمایند حکومت بالعرض دینی میشود.

مصباح در خصوص اداره جامعه معتقد به حکومت ولی فقیه است و بیان مینماید که حکومت از آن خداست و از سمت او به پیامبر و امام معصوم و ولی فقیه تفویض میشود و ولی فقیه را شبیه ترین فرد از لحاظ تقوا و ایمان به امام میدانند وی معتقد است که مخالفت با ولی فقیه شرک در ربوبیت تشریعی است، ولی شبستری ولایت فقیه را غیر اخلاقی میدانند چرا که به اعتقاد وی دینداری برای کسی حق حاکمیت ایجاد نمی‌کند ولی انتخاب ولی فقیه بدون رأی و نظر مردم و به خاطر دینداری صورت می‌گیرد. از طرفی به اعتقاد وی قدرت مطلق فساد مطلق می‌آورد و از این نظر هم مصباح و شبستری در مورد ولایت فقیه اختلاف و افتراق عقیده دارند.

مصباح یزدی آزادی را در سه حوزه فلسفه احکام و کلام حوزه حقوقی و حوزه اخلاقی مورد بحث قرار داده آن‌ها را متناسب با اصول، احکام و مبانی دینی مورد فهم خویش می‌پذیرد و محدودیتهایی را نیز برای آن‌ها در نظر می‌گیرد. از نظر وی در حوزه فلسفه و احکام در رابطه با آزادی این مسئله مطرح است که آیا

انسان‌ها تکویناً قدرت انتخاب دارند و میتوانند آزادانه ایمان بیاورند؟ به تعبیری دیگر آیا انسان میتواند چیزی را با اراده آزاد خویش انتخاب کند یا در واقع عوامل دیگری هستند که رفتار او را تعیین میکنند؟ در حوزه آزادی اخلاقی بحث بر سر این است که آیا نیرویی میتواند انسان‌ها را ملزم به کاری کند یا اینکه انتخاب مسائل خوب و بد و نظام‌های ارزشی هم اختیاری است؟ و در نهایت در حوزه حقوقی در مورد آزادی بحث در این است که تا چه اندازه آزادیم رفتاری را اتخاذ کنیم که کسی حق نداشته باشد ما را تعقیب و کنترل نماید؟ حوزه حقوقی به معنای خاصش بر خلاف آزادی اخلاقی در جایی مطرح میشود که روابط اجتماعی مطرح است و برای تنظیم روابط اجتماعی قوانینی وضع شود و دولت ضامن اجرای آن است. از نظر مصباح یزدی امروزه در کشور ما آزادی حقوقی که آزادی بیان و عقیده از ارکان اصلی آن است بیش از دو حوزه دیگر مطرح است. بر همین پایه وی با تعریف دین به سلسله باورها، ارزش‌ها و رفتارهایی که شمولی گسترده دارد و انسان‌ها را به سوی، خدا کمال نهایی و سعادت ابدی سوق میدهد، استدلال میکند از نظر اخلاق، دینی محدودیتهای آزادی بسیار زیاد است و هرگونه رفتار اختیاری انسان که نفیاً و اثباتاً دخالتی در سعادت و شقاوت انسان دارد در جامعه دینی کنترل میشود از نگاه مصباح یزدی، آزادی محدود در چهارچوب تفسیر فقهای سنتی از دین است که به وسیله دولت به عنوان ابزار اجرای مبانی دین محدود میشود دین هیچ چیز را برای انسان آزاد مطلق نمی‌گذارد میگوید حق نداری در دلت نسبت به برادر مؤمنت سوء ظن داشته باشی (ان بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ). (هجرات: ۱۲)... بعضی از گمانها گناه است). پس پذیرفتن دین یعنی آزادی حقوقی و هم آزادی اخلاقی زیرا دین شامل هر دوی اینها می- محدود کردن آزادی شود» (همان: ۹۴)

بر خلاف این دیدگاه شبستری معتقد است که اسلام در نحوه و کیفیت، آزادی به هیچ عنوان بحث نکرده است. از نظر وی ایمان آزادترین و مهمترین انتخاب انسان است از این رو هر گونه گفتار، کردار و رفتار که این انتخاب آزاد را تباه کند، هرچند به نام دین

شکل بگیرد خیانت به ایمان است از تحلیل شبستری در مورد ایمان چنین استنباط می‌شود که که ایمان به معنای رویارویی مجذوبانه با خداوند فقط زمانی قابل اجراست که اندیشه و تفکر انسان‌ها از اسارت دگم و محدودیت رها باشد. این دیدگاه شبستری در مورد آزادی از فهم وی به دین اسلام اصیل، کتاب و سنت به منظور ساختن بنای فکری و اعتقاد دینی جدید متناسب با تصور انسان امروز از جهان و انسان است. او از همین، زاویه شبستری آزادی بشر را به دو نوع؛ آزادی بیرونی یا آزادی سیاسی اجتماعی و آزادی درونی تقسیم می‌کند بر این اساس وی آزادی بیرونی را آزادی انسان از جبرهای بیرون از خود به منظور محقق ساختن هدفهایش تعریف می‌کند.

شبستری جبرهای بیرونی را فشارهای فیزیکی محدودیتهای سیاسی و هر چیزی که دیگری که از بیرون به انسان تحمیل می‌کند، می‌داند. شبستری آزادی‌های درونی را آزادی در برابر فشارها درونی، امیال و غرایز میداند و زمانی محقق میشود که عقل انسان وظیفه اخلاقیش را معین کند. وی با اصالت دادن به آزادی‌های بیرونی استدلال میکند که مطالبه آزادی بیرونی برای تحقق ارزش‌های اخلاقی است. و این نوع آزادی شرط اساسی اخلاقمند شدن افراد در برابر ضوابط و نورمهای اجتماعی است. (همان)

درست در نقطه مقابل نگرش شبستری که اصالت بر آزادی‌های بیرونی میدهد. مصباح یزدی آزادی درونی را آزادی از عبودیت غیر خدا می‌داند و در نگاه او آزادی بیرونی یا سیاسی- اجتماعی عملاً به حاشیه رانده شده و محدود به قانونهای شریعت است. و بر همین اساس لیبرالیسم را معادل اصالت داشتن آزادی بی بندوباری و هوس بازی میداند بر همین اساس با استناد به آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا (نساء: ۱۵۰-۱۵۱)... کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی، اندازند و می‌گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار میکنیم و می‌خواهند میان این [دو] راهی برای خود اختیار کنند، آنان در حقیقت کافرنده»، استدلال

میکنند امروزه کسانی می‌خواهند بخشی از اسلام را با بخشی از فرهنگ غرب درهم آمیزند و آن را به عنوان اسلام جدید به جامعه عرضه کنند این افراد اسلام را قبول ندارند (Mesbah Yazdi, 2012). از نظر، شبستری طرح این موضوع که آزادی خواهان به دنبال ترویج فرهنگ غربی در فرهنگ اسلام هستند صرفاً تبلیغاتی است جهت تخریب چهره آزادی خواهان و مخدوش کردن کسانی که به تبلیغ آزادی سیاسی-اجتماعی می-پردازند. (همان ۱۳۸۳)

در مقابل مصباح در زمینه آزادی عقیده دین اسلام را هدایت کننده به صراط مستقیم میداند، و بر این اساس به شدت با بحث صراطهای مستقیم مخالف است و معتقد است خداوند در قرآن «صراط» را واحد و «سبل» را متعدد در نظر گرفته است و بر همین مبنا میفرماید: «و أن هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل (انعام: ۱۵۳)... این است راه راست، من از آن پیروی کنید و از راههای دیگر متابعت ننمایید به باور او البته در متن صراط مستقیم و در کنار آن هم سبل متعددی وجود دارد که قابل قبول اند؛ مثلاً خداوند می‌فرماید الذین جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیْهُمْ سَبِیْلًا عَنِکُبُوت (۶۹)... کسانی که در راه ما کوشش میکنند ما آنان را به راههای خویش هدایت می‌کنیم در این، آیه سبل قابل قبول واقع شده که به منزله خطوطی در بزرگراه به شمار می‌روند.» (Mesbah Yazdi, 2001).

نتیجه گیری

بنا بر اعتقاد شبستری روابط افراد با نظام حکومتی در مقولاتی مانند «فقه» یا «وکالت» نمی‌گنجد و تار و پود نظام دموکراتیک نه عقد اجتماعی است، نه وکالت حاکم از سوی افراد. از نظر او در یک نظام دموکراتیک رأی دادن به کسی توکیل به معنای فقهی نیست، همچنان که رأی دادن به قانون اساسی «عقد» به معنای فقهی آن نیست. از نظر شبستری، گوهر ایمان، پدیده‌ای نیست که با القا و تبلیغ به دست آید و ایمان، ایدئولوژی نیست که بتوان با روش‌های القای ایدئولوژی آن را به افراد آموخت بلکه ایمان، تجربه دینی است. شبستری معتقد است که بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که پیش از

بعثت پیامبر، شکل ابتدایی و ساده‌ای از حکومت نیز وجود داشته است. از نظر او نظریه امامت، یعنی اینکه رهبر دین یا مفسر دین کیست و دین را از چه کسی باید گرفت؟ شبستری با استناد به شهید مطهری این باور را تقویت میکند که نظریه امامت، نظریه حکومت نیست. در بحث دموکراسی شبستری مدعای اصلی مخالفان دموکراسی را چنین توضیح می‌دهد چون دموکراسی به معنای مردم سالاری است و مردم سالاری یعنی اصالت دادن به اراده انسان در برابر اراده خداوند این مبنا نوعی انسان محوری است که با خدامحوری که اساس اسلام است، سازگار نیست. شبستری در ادامه می‌گوید دموکراسی نه فلسفه حقوق است، نه فلسفه اخلاق.

اعتقاد مجتهد شبستری دموکراسی اسلامی و غیر اسلامی وجود ندارد. او دو اصل «آزادی» و «مساوات را شاهرگ تئوری دموکراسی میداند. او به دموکراسی فقهی نیز اعتقادی ندارد و بیان میکند که دموکراسی فقهی امکان پذیر نیست. به اعتقاد شبستری دموکراسی فقط رأی دادن نیست بلکه جوهر دموکراسی «رقابت» است، نه «مشارکت و حتی مشارکت ۱۰۰ درصدی مردم در انتخابات هم تضمین کننده وجود دموکراسی نیست بلکه مشارکت تنها یکی از ستونهای اساسی دموکراسی است. از دیدگاه شبستری از کتاب و سنت نمیتوان حقوق بشر و دموکراسی به دست آورد.

در بحث مشروعیت و مقبولیت، شبستری معتقد است که مشروعیت سیاسی حکومت که از طریق انتخاب مردم و اعمال حقوق همه افراد جامعه میباشد با نظام شریعت فقهی و قدرت گسترده فقیهان در تعارض بوده شبستری چاره فقیهان برای حل این مشکل را این می‌داند که به غیر از مشروعیت سیاسی حکومت که مشروط به انتخاب مردم بود، مسئله دیگری به نام مشروعیت دینی حکومت به وجود آوردند که اصلاً به انتخاب مردم بستگی نداشت. شبستری عبارت مقبولیت از سوی مردم می‌آید و مشروعیت از سوی خدا را نامفهوم و متناقض الاجرا می‌داند. به اعتقاد او آنچه که در سالهای اخیر در ایران اتفاق افتاده، مانند انتخابات‌های مکرر همگی به مشروعیت سیاسی مربوط هستند، نه مشروعیت دینی. شبستری مشروعیت دینی را یک توهم

میدانند که ناگهان پیدا شد و امروزه در حال زوال است. او اخیراً طی دعوتی از مراجع تقلید به منظور مناظره درباره «اعتبار علم فقه و اجتهاد فقهی در عصر حاضر درصدد توضیح آرای خود در زمینه ناکارآمدی تئوری‌های فقهی بوده است.

آنچه از مجموع اندیشه‌ها و آرای آیت الله مصباح یزدی میتوان برداشت کرد این است که محور مباحث ایشان در مورد حکومت و لوازم آن ولایت مطلقه فقیه است، چنانکه اساساً حکومت را به معنای ولایت میدانند و میگویند اگر به جای حکومت از کلمه «ولایت» استفاده کنیم بهتر است. به نظر مصباح یزدی حکومت‌ها در غرب یا دیکتاتوری هستن یا دموکراسی آیت وی حکومت اسلامی را جدای از این دو شکل لحاظ میکند و «نظریه ولایت فقیه را محور حکومت اسلامی معرفی میکند. به باور ایشان حکومت و دولت از مسائل بنیادین فلسفه سیاست هستند و ضرورت تشکیل حکومت ناشی از مدنی الطبع بودن انسان است. در گفتمان آیت الله مصباح، تنها خداوند شایستگی حاکمیت بر انسان را دارد و حاکمیت غیر خدا اگر به اذن او باشد مشروعیت دارد ایشان بر اساس همین اصل اسلام را از مکاتب دیگر جدا میکند. بنا بر نظر آیت الله مصباح هیچگاه نمی‌توان به جامعه آرمانی دست یافت و حتی در زمان حکومت امام زمان نیز جامعه، آرمانی و عاری از گناه نیست زیرا افرادی از این جامعه امام زمان را به شهادت می‌رسانند.

آیت الله مصباح یزدی احکام اسلام در باب سیاست و حکومت را تأسیسی می‌داند، نه امضایی و تقلیدی که مبتنی بر قبول آرا و نظرات عقلا باشد. به اعتقاد ایشان اساس نظریه دموکراسی که حکومت مردم بر مردم است با ولایت فقیه ناسازگار است و هیچگاه نمی‌توانیم ولایت فقیه را با دموکراسی تطبیق دهیم. ایشان در مقابل این انتقاد که اسلام شکل خاصی را برای حکومت ارائه نکرده توضیح میدهد که اگر حکومت پیامبر شکل ویژه‌ای داشت، جنبه تخیلی و دست نیافتنی پیدا میکرد و برای مردم آن روزگار غیر قابل هضم بود. به اعتقاد ایشان اگر در تصویب قوانین کشور احکام ثابت اسلام رعایت نشوند و قوانین برخلاف احکام اسلام باشند آن قوانین غیر اسلامی

خواهند بود هر چند نمایندگان مردم به آن رأی داده باشند. آیت الله مصباح یزدی به استناد سخن امام خمینی چنین حکومتی را حکومت طاغوت می‌داند.

وی در باب «نقش مردم» در حکومت اسلامی، نقش مردم را عینیت بخشی به حکومت اسلامی در تحقق آن میدانند نه مشروعیت بخشی و در این زمینه به حکومت پیامبر اشاره می‌کند که مشروعیت و منشأ آن الهی بود و تنها توسط مردم تحقق و عینیت یافت. ایشان در ادامه به اختلاف شیعه و سنی در این زمینه اشاره میکند که اهل سنت معتقدند حکومت هر کسی به غیر از رسول خدا با رأی و بیعت مردم مشروعیت می‌یابد، ولی شیعیان حکومت ائمه را همچون حکومت رسول خدا با نصب الهی و مشروعیت الهی می‌دانند که رأی و بیعت مردم در تحقق آن مؤثر است در اندیشه‌های آیت الله مصباح منظور از واژه «مشروعیت»، «حقانیت» است؛ یعنی باید اینگونه بپرسیم که کسی که تصدی پستی را بر عهده دارد، صرف نظر از شخصیت حقیقی آن فرد آیا حق داشته است که در این مقام بنشیند یا خیر؟ مصباح مقبولیت را پذیرش مردم می‌داند و معتقد است به حکومت‌هایی اختصاص دارد که مردم یک جامعه از روی رضا و میل خود به آن حاکمیت تن می‌دهند، نه به زور و اجبار.

با باور مصباح اگر منظور از مشروعیت پذیرش مردمی باشد، مشروعیت و مقبولیت با هم پیوستگی دارند اما اگر مقصود از مشروعیت موضوع دیگری غیر از پذیرش مردمی باشد؛ یعنی مشروعیت الهی باشد، این دو از هم جدا می‌شوند که در این صورت ممکن است حکومتی مشروع باشند اما مقبول مردمی نباشند؛ مانند حکومت حضرت علی (ع) و برعکس. مصباح یزدی درباره جایگاه مردم در حکومت دینی معتقد است که انسان حتی بدون اجازه خدا حق تصرف در وجود خودش را ندارد؛ چه برسد به اینکه رأی مردم حجت شرعی به حساب آورده شود و اگر اسلام چیزی را نهی کند مردم حق ندارد با نظر و انتخاب خود آن را مجاز بشمارد، مصباح براین اساس می‌گوید اگر مقبولیت حاکمیت فقیه از دست برود مشروعیتش از دست نمی‌رود، بلکه حاکمیت آن با اشکال روبرو

رأی مردم در مقبولیت حاکم است، در حالی که مجتهد شبستری بر این باور است حکومت وقتی مشروعیت دینی پیدا میکند که قبل از آن مشروعیت سیاسی به دست آورده باشد. مصباح یزدی، مشروعیت را امری الهی می‌داند و اعتقاد دارد حاکمیت غیر خدا اگر به اذن خدا باشد مشروعیت دارد و بر همین اساس، اسلام را از سایر مکاتب جدا می‌کند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Religious governance remains a significant subject of debate in contemporary Islamic political thought, especially in Iran. This study analyzes and compares the perspectives of Mohammad Taqi Mesbah Yazdi and Mohammad Mojtahed Shabestari regarding religious governance, focusing on legitimacy and acceptance. Mesbah Yazdi asserts that legitimacy is derived solely from divine authority, and the role of the people is limited to acceptance rather than determining legitimacy (Mesbah Yazdi, 2013). In contrast, Shabestari argues that democratic legitimacy is essential for religious governance, maintaining that a government cannot achieve religious legitimacy unless it first secures political legitimacy through the people's consent (Mesbah Yazdi, 2001). This study employs a comparative analysis grounded in Skinner's intentionalist hermeneutics to examine how different ideological and historical contexts shape the interpretations of these two scholars. The findings reveal that their contrasting views on democracy, human rights, and the role of the jurist (Velayat-e Faqih) are deeply intertwined with their broader theological and epistemological perspectives.

می‌شود، مصباح یزدی در مورد دموکراسی معتقد است که واژه «دموکراسی همچون واژه «آزادی» تعریف روشنی و واضحی ندارد و امروزه رژیمی را که دین در آن نقشی نداشته باشد دموکرات می‌نامند. ایشان مقصود امام خمینی از «میزان، رأی ملت است» را رأی مردم در چارچوب احکام شرعی و الهی می‌داند نه هر رأیی که به مخالفت با خدا باشد و دموکراسی به معنای ترجیح هر اکثریتی بر اقلیت، اعتبار ندارد.

بنابراین آنچه که از آراء و نگرش‌های مجتهد شبستری و مصباح یزدی در می‌یابیم این است که شبستری معتقد است نظریه ولایت فقیه اساساً نظریه دولت نیست و در مقابل مصباح یزدی دموکراسی را که حکومت مردم بر مردم است با نظریه ولایت فقیه ناسازگار می‌داند البته آنچه از نظرات آیت الله مصباح استنباط می‌شود پذیرش

The theoretical framework of this study is grounded in the broader discourse on democracy and Islamic governance, which has been particularly prominent in post-revolutionary Iran. Mesbah Yazdi's political thought aligns with a theocratic model, asserting that governance is ultimately sanctioned by divine authority and that the jurist serves as the executor of God's will (Mesbah Yazdi, 2005). He rejects Western liberal democracy, contending that a political system where authority originates solely from the people's will is incompatible with Islamic teachings, which emphasize divine sovereignty over human affairs (Mesbah Yazdi, 2013). In contrast, Shabestari promotes a hermeneutic approach to Islamic governance that seeks to reconcile religious governance with democratic principles. He asserts that democracy, as a system that ensures human rights and legal equality, is not inherently contradictory to Islamic teachings but instead aligns with Islamic ethical values (Mesbah Yazdi, 2012). These theoretical differences underscore a fundamental tension between essentialist and constructivist perspectives on governance within Islamic thought.

This study employs a comparative textual analysis of Mesbah Yazdi's and Shabestari's works,

focusing on their conceptualizations of political authority, democracy, and human rights. Mesbah Yazdi argues for a model of governance rooted strictly in Islamic jurisprudence, rejecting secular democracy as a valid political system (Mesbah Yazdi, 2001). He contends that Islamic governance must strictly adhere to divine law and should not be subject to changing societal preferences (Mesbah Yazdi, 2013). Shabestari, however, adopts a dynamic interpretation of Islamic governance, emphasizing that religious principles must be understood in light of historical and cultural contexts. He posits that democracy is not only compatible with Islamic governance but also necessary for achieving justice and equity in a religious framework (Mesbah Yazdi, 2005). This hermeneutic approach allows for a nuanced understanding of how epistemological orientations influence political conclusions.

The findings of this study reveal that Mesbah Yazdi and Shabestari hold significantly different views on the role and scope of Velayat-e Faqih. Mesbah Yazdi views the jurist's authority as absolute, deriving legitimacy solely from divine command, with public participation limited to acknowledging this authority (Mesbah Yazdi, 2003). This position aligns with a rigid theocratic framework, where governance is primarily a means of enforcing divine law rather than responding to the will of the people (Mesbah Yazdi, 2015). In contrast, Shabestari's perspective suggests that the legitimacy of the jurist's authority must be subject to democratic validation, thereby limiting the scope of Velayat-e Faqih to an advisory rather than an absolute governing role (Mesbah Yazdi, 2012). This divergence reflects broader debates within contemporary Islamic political thought regarding the reconciliation of religious principles with democratic norms.

The implications of these findings are significant for understanding the evolving discourse on religious governance in Iran and the broader Muslim world. Mesbah Yazdi's model presents a rigid framework in which religious authority remains insulated from democratic influence,

whereas Shabestari's approach envisions a more flexible governance model that can adapt to societal needs (Mesbah Yazdi, 2001). This contrast illustrates a central challenge in contemporary Islamic political thought: how to maintain religious legitimacy while ensuring political inclusivity and democratic participation. While Mesbah Yazdi's model provides theological consistency and stability, it risks alienating segments of the population that demand greater political representation. Conversely, Shabestari's model, though more adaptable, faces the challenge of establishing a firm theological foundation within traditional Islamic jurisprudence (Mesbah Yazdi, 2013).

In conclusion, this study highlights the ongoing tensions between divine legitimacy and democratic governance in contemporary Islamic political thought. The contrasting perspectives of Mesbah Yazdi and Shabestari illustrate the broader debate on how religious governance should be conceptualized and implemented. While Mesbah Yazdi's vision remains deeply rooted in traditionalist interpretations that emphasize divine sovereignty, Shabestari's approach seeks to reconcile religious governance with democratic principles. These differing viewpoints underscore the complexities involved in interpreting religious authority in modern political contexts and highlight the continuous evolution of Islamic political thought in response to contemporary governance challenges.

References

- Aghaei Khuzani, M. (2004). *Human Rights: Supports and Resistances in the Realm of Religious Democratic Discourse* Doctoral dissertation, University of Tehran, Faculty of Law and Political Science].
- Alavi, S. M. K., & Sadeghi Manesh, Z. (2016). A comparative study of rationality in the views of Seyyed Hossein Nasr and Richard Rorty. *Metaphysics*, 8(21).
- Fadaei Mehrabani, M. (2009). A comparative study of the concept of humanism in the thoughts of Seyyed Hossein Nasr and Mohammad Mojtabed

- Shabestari. *Quarterly Journal of Political Science*, 9.
- Hashemi, Y. (2009). The Foundations and Concepts of Human Rights in Islam and Contemporary Human Rights. *Safir Noor Quarterly*, 5(12).
- Mehrpour, H. (1999). *The Need for Sacred Knowledge Transl. - H. Miyandari*. Qom: Taha Cultural Institute.
- Mehrpour, H. (2001). *Knowledge and Spirituality Transl. - Insha'Allah Rahmati*. Tehran: Sohrabadi Research and Publishing Office.
- Mesbah Yazdi, M. T. (2001). *Political Theory of Islam* (Vol. 1-2). Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Mesbah Yazdi, M. T. (2003). *Explorations and Challenges* (Vol. 2). Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Mesbah Yazdi, M. T. (2005). *A Brief Look at the Theory of Velayat-e Faqih*. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Mesbah Yazdi, M. T. (2012). *Questions and Answers* (Vol. 1-5). Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Mesbah Yazdi, M. T. (2013). *The Relationship Between Science and Religion*. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Mesbah Yazdi, M. T. (2015). *Cultural Invasion*. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Mesbah Yazdi, M. T. (2016). *The Islamic Revolution and Its Roots*. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Mousazadeh, E. (2014). *Human Rights in Islam*. Tehran: Khorsandi Publishing.
- Nasr, S. H. (2006). *The Heart of Islam Transl. - Insha'Allah Rahmati*. Tehran: Dialogue Among Civilizations Institute.
- Noori, A. (2015). *Concerns of human rights from the perspective of Shia scholars with emphasis on the thoughts of Seyyed Hossein Nasr and Mohammad Mojtahed Shabestari* Master's thesis, Faculty of Educational Sciences and Psychology, Islamic Azad University].
- Omidzanjani, A. A., & Tavakoli, M. M. (2007). Islamic Human Rights and Human Dignity in Islam. *Quarterly Journal of Private Law Studies*, 37(4).